

تبیین رابطه ولی فقیه و مراجع در نظام سیاسی ولایت فقیه

خدابخش عبدلی*

چکیده

یکی از سؤال‌هایی که درباره نظریه ولایت فقیه مطرح می‌شود این است که جایگاه مراجع بزرگوار تقلید و مجتهدان دیگر غیر از ولی فقیه، در نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه کجاست؟

نگارنده معتقد است که بروز برخی مسائل مستحدثه، مثل امکان تحریم حج از سوی برخی مراجع، همچنین اختلاف‌هایی که به طور معمول، هر سال در ثبوت رؤیت هلال ایجاد می‌شود و بازتاب منفی آن در جامعه اسلامی، ضرورت پرداختن به این بحث را بیشتر می‌کند.

در این مقاله، تلاش شده است تا دایره اختیارات مراجع بزرگوار تقلید در نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، با توجه به آرای آنها و نظرهای حضرت امام(ره) بررسی شود. در این راستا، این مسئله تبیین شد که حوزه نفوذ فتاوی مراجع بزرگوار (غیر از ولی فقیه) مربوط به حوزه فردی است و مسائل اجتماعی در صلاحیت کسی است که به عنوان ولی فقیه در رأس قرار دارد. در این باره به مسائل و مصادیق مختلفی می‌توان اشاره نمود، مثل مسئله ثبوت اول ماه، دریافت وجوه‌های شرعی، اجرا یا عدم اجرای برخی قوانین مربوط به معامله‌های بانکی، مثل سود یا دیرکرد اقساط، حلال یا حرام بودن خوردن آبزیان، مثل ماهی اوزون برون، خاویار و غیره. البته در این مقاله فقط یکی از مصادیق، یعنی مسئله ثبوت اول ماه بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: ولایت فقیه، مرجعیت، نظام سیاسی ولایت فقیه، اختیارات مراجع.

* دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (علیه السلام)

یکی از سؤال‌هایی که دربارهٔ نظریه ولایت فقیه مطرح می‌شود، این است که جایگاه مراجع بزرگوار تقلید و مجتهدان دیگر، غیر از ولی فقیه، در نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه کجاست؟ در صورت وجود ولی فقیه از یک سو و مراجع تقلید از سوی دیگر، آیا تعارضی بین آنها وجود خواهد داشت؟ آیا نتیجه و لازمه پذیرش نظریه ولایت فقیه، پذیرفتن مرجعیت واحد و نفی مراجع تقلید دیگر است؟ اگر چنین نیست و از نظر این تئوری، مردم می‌توانند با وجود ولی فقیه در جامعه، از اشخاص دیگری تقلید کنند؛ در صورت وجود اختلاف بین ولی فقیه و سایر مراجع تقلید، وضعیت جامعه چگونه خواهد شد و وظیفه مقلدان این مراجع چیست؟ و سؤال‌های دیگری مانند این وجود دارد که حقیقت و روح همه آنها به یک مسئله بر می‌گردد و آن، «تبیین رابطه ولی فقیه و مراجع در نظام سیاسی ولایت فقیه» است و با روشن شدن این رابطه، پاسخ این پرسش‌ها و مانند آنها معلوم خواهد شد.

نگارنده معتقد است که با توجه به بی‌سابقه بودن نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه در طول تاریخ اسلام و با وجود گذشت نزدیک به نیم قرن از ارائه این نظریه از سوی حضرت امام خمینی (ره) و ایجاد ساختارهای نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه در ایران در طول سه دهه گذشته در سه دهه گذشته و با توجه به محدودیت‌هایی که در این گونه مباحث وجود دارد، محققان هنوز به صورت جدی و میدانی وارد این حوزه از نظریه نشده‌اند و این نظریه در این قسمت به صورت شفاف تبیین نشده است و بروز برخی مسائل مستحدثه، مثل امکان تحریم حج از سوی برخی مراجع، همچنین اختلاف‌هایی که به طور معمول هر سال در ثبوت رؤیت هلال ایجاد می‌شود و بازتاب منفی آن در جامعه اسلامی، ضرورت پرداختن به این بحث را بیشتر می‌کند.

قبل از ورود به بحث اصلی و در بیان پیشینه‌ای برای این بحث، به صورت خلاصه، که فرصت پرداختن به اصل بحث باقی باشد، می‌توان طرح چنین بحث‌هایی را به زمان شیخ مفید (ره) برگرداند که دربارهٔ ولایت فقیه و برخی از فروع‌های آن، مطالبی را به نگارش در آورده است. بعد از ایشان، این مطالب توسط فقهای شیعه دنبال شده است. اگر چه نمی‌توان در میان این نوشته‌ها، مباحثی که به طور مستقیم به موضوع حاضر پرداخته باشد، پیدا کرد؛ بلکه برای رسیدن به نظر و رأی فقهای گرانقدر لازم است که تحقیق‌های بسیار گسترده‌تری صورت

گیرد تا بتوان به شناسایی طیف اندیشه و ارتکاز فقیهان، دربارهٔ مسائلی، مثل موضوع مورد بررسی در این مقاله، دست پیدا کرد. البته همان طور که خواهد آمد و به برخی از آراء در این باره اشاره خواهد شد، در نیم قرن گذشته با مطرح شدن هر چه بیشتر نظریه ولایت فقیه، پردازش‌های خوبی در این باره انجام گرفته است.

نگارنده تلاش نموده است تا با مطالعه مباحث و ابواب مختلف فقهی از نظر فقهای متعدد، به ارتکازهای فقهای گرانقدر دست پیدا کند.

- آنچه که لازم می‌بینم در اینجا اشاره‌ای به آن داشته باشم. این نکته است که با وجود تصورات مبهم و بی‌پایه، می‌توان گفت که همه فقهای مطرح در عالم تشیع، به ضرورت ایجاد و برقراری حکومت صالح در زمان غیبت معصوم(ع) اذعان داشته و به آن تأکید نموده‌اند، گرچه ممکن است در شکل آن و یا میزان اختیارات حکومتی، آراء و نظرهای متفاوتی داشته باشند.

برای داشتن ورود مناسبی به بحث مورد نظر، این سؤال را مطرح می‌کنیم که آیا همچنان که امامت هر یک از امامان معصوم(ع) با شهادت امام قبلی آغاز می‌شود و در هر عصر و زمانی فقط یک امام معصوم می‌تواند در این مقام الهی قرار بگیرد. در مورد فقها نیز باید در هر عصر، فقط یک فقیه ولایت داشته باشد یا اینکه فقهای متعدد و هم عصر، هر یک مقام ولایت دارند؟ یا اینکه همه فقها مقام ولایت دارند و فقط در اینکه کدام یک مجاز به اعمال ولایت هستند، بحث وجود دارد؟

برای اینکه بتوانیم فضای مورد نظر در سؤال تحقیق را به خوبی تصور کنیم، لازم است که به این مسئله نیز توجه کنیم که زمانی بحث از اختیارات مراجع معظم تقلید مطرح می‌شود و می‌تواند مفید باشد که مراجع دیگری، غیر از شخص ولی فقیه در جامعه اسلامی حضور داشته باشند؛ همچنان که در زمان حضرت امام(ره) و در زمان رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای این چنین بوده است. بنابراین، لازم است با توجه به ولایت داشتن فقهای بزرگوار، احتمال‌های مختلف را درباره چگونگی اعمال ولایت فقهای یک عصر در مقام ثبوت، بررسی کنیم.

مؤلف کتاب *دراسات فی ولایة الفقیه* که به نظر می‌رسد بیشتر به مباحث ولایت فقیه در زمان حاضر پرداخته است. در بیان احتمال‌های مختلف در چگونگی ولایت فقهای یک عصر در مقام ثبوت به پنج احتمال اشاره

می‌کند (منتظری، ۱۳۶۷، ص ۱۹۵-۲۰۵): «احتمال اول: همه فقهای واجد شرایط یک عصر، به صورت عام استغراقی از طرف ائمه معصومان(ع) منصوب می‌باشند که در این صورت، هر یک از آنها به طور بالفعل و مستقلاً ولایت داشته و به صورت مستقل، حق اعمال ولایت و حاکمیت دارند. احتمال دوم: همه آنها به نحو عموم ولایت دارند؛ اما اعمال ولایت جز برای یکی از آنها جایز نیست. احتمال سوم: اینکه فقط یکی از آنها منصوب به ولایت باشد. احتمال چهارم: همه فقهای هم عصر، منصوب به ولایت باشند؛ لکن اعمال ولایت هر یک از آنان به هماهنگی و اتفاق نظر با دیگر فقها مقید باشد. احتمال پنجم: اینکه مجموعه آنها من حیث المجموع به ولایت منصوب باشند که در واقع، همه آنها به منزله امام واحد هستند که واجب است در اعمال ولایت با یکدیگر توافق و هماهنگی کنند».

ایشان در ادامه به بیان اشکال‌های هر یک از احتمال‌های پنج‌گانه می‌پردازد و در تبیین اشکال احتمال اول می‌گوید: «این گونه نصب بر شارع حکیم قبیح است؛ چرا که اختلاف نظر فقها غالباً در استنباط احکام و در تشخیص حوادث روزانه و موضوع‌های مورد ابتلای جامعه، به ویژه در امور مهمه‌ای، نظیر جنگ و صلح با سایر فرقه‌ها و دولت‌ها که به طور طبیعی، نظرها مختلف است، مورد تردید و انکار نیست. پس در صورتی که همه به ولایت منصوب و والی‌های بالفعل جامعه باشند و بخواهند فکر و سلیقه خود را اعمال کنند، هرج و مرج و نقض غرض لازم می‌آید؛ زیرا یکی از غرض‌های اساسی حکومت، حفظ نظام و وحدت کلمه است».

مؤلف در اسات در این باره به روایت‌هایی اشاره می‌کند که از آن جمله می‌توان به روایت منقول از غرر و درر از امیرالمؤمنین، علی(ع) اشاره نمود که حضرت فرموده‌اند: «الامامة نظام الامة»؛ خداوند متعال امامت را برای نظام و انسجام امت قرار داده است».

علاوه بر این روایت، احادیث بسیار زیادی که بر بطلان این احتمال دلالت می‌کنند، وجود دارد: «الشركة فی الملة تؤدی الی الاضطراب؛ شرکت در حکومت به اضطراب کشیده خواهد شد».

همچنین پیامبر بزرگوار اسلام(ص) فرموده‌اند: «اذا بویع لخلیفین فاقتلوا الاخر منهما؛ هنگامی که با دو خلیفه بیعت شد، آخرین آن دو را بکشید».

مؤلف *دراسات* در اینجا این نکته را یادآور می‌شود که ولایت دو امام معصوم (ع) در یک زمان با وجود عصمت آنان، صحیح نیست؛ پس چگونه امامت و ولایت مطلقه بالفعل برای مثلاً ده نفر از فقها در زمان واحد بر امت واحد، صحیح است؟ چگونه است که اگر در آسمان و زمین به جز خداوند یکتا، خدایانی می‌بودند، به فساد کشیده می‌شد، ولی تعدد رهبری در سلطه‌های بشری، جامعه را به فساد نمی‌کشاند؟

در اینجا ممکن است گفته شود که برای حل چنین مشکلی، می‌توان از شرط اعلیت در والی و رهبر سود برد، همچنان که در در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش از بازنگری، این شرط به عنوان شرط رهبر لحاظ شده بود. لکن چنین شرطی نیز حتی در صورت قائل بودن به آن از نظر فقهی، نمی‌تواند مشکل احتمال اول را برطرف کند؛ چرا که ممکن است دو نفر یا بیشتر فقها در درجه‌های علمی مساوی باشند. علاوه بر اینکه، نظر مردم و اهل خبره در تشخیص اعلم متفاوت است، چنانچه در عصر ما نیز این اختلاف مشاهده می‌شود.

خلاصه کلام اینکه، تعدد رهبری و متفرق بودن مراکز تصمیم‌گیری در یک زمان با توجه به اختلاف نظرها، زیانش بسیار زیاد و شکننده است، به ویژه در مواقع حساس و به هنگام تشنج اجتماعی و جنگ. پس قرار دادن والی‌های متعدد بالفعل به صورت مستقل، برای زمان واحد و منطقه واحد، کمک به تنازع و درگیری است و چنین عملی از قانون‌گذار و شارع حکیم، صحیح و شایسته نیست.

البته اگر دخالت فقها فقط به مسائل محدود و امور جزئی منحصر باشد، مانند مشخص کردن قیم برای فرزندان یتیم و دیوانه‌ها - چنانچه شاید مانوس به ذهن بیشتر افراد در گذشته از مفهوم ولایت فقیه، همین معنا بوده است - ممکن است بتوان گفت که با تعدد آنان، نزاع و مشاجره‌ای به وجود نمی‌آمده است، لکن محل بحث ما در اینجا، تصدی همه شئون حکومت در جامعه اسلامی و ترسیم خطوط کلی سیاست همه مردم و شهرها توسط فقیه است و در چنین چشم‌اندازی ضرر و زیان تعدد مراکز تصمیم‌گیری بسیار روشن و آشکار است و باید فرض موضوع بحث را بسیار گسترده‌تر، به گستردگی تمام نفوس و کشورهای اسلامی در نظر گرفت.

وجوب کفایی تصدی ولایت توسط فقها

در ادامه این بحث، مؤلف *دراسات*، تصدی ولایت توسط هر یک از فقها را به عنوان واجب کفایی می‌داند و می‌گوید: «نکته دیگر اینکه، اگر ما قائل شدیم که همه فقهای واجد شرایط در عصر غیبت از سوی ائمه

معصومان(ع) به ولایت منصوب هستند، مقتضای آن، جواز و بلکه وجوب تصدی مقام ولایت و حکومت از سوی فرد فرد آنان به صورت واجب کفایی است؛ بدین گونه که هر یک باید امور قضاوت، اجرای حدود، تعزیرات، تصرف در اموال افراد غایب و ناتوان، قرار دادن سرپرست برای آنان، به عهده گرفتن امور ازدواج و طلاقشان و نیز مطالبه مالیات‌های اسلامی؛ از قبیل خمس، زکات، جزیه و امثال آن را به عهده بگیرد. بلکه وظایفی نظیر جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام - طبق آنچه ما به آن نظر داشتیم- علاوه بر جهاد دفاعی و آماده کردن مقدمه‌ها، از قبیل سپاه و امکانات و نیز عقد قرارداد و معاهده‌ها با سایر امت‌ها و مسائل دیگری، از این قبیل که از شئون حکومت محسوب می‌شود، به عهده اوست.

از سوی دیگر، بر امت مسلمان نیز واجب است که از فرد فردشان اطاعت داشته و تسلیم آنان باشند، اگر چه در مسائل فقهی، مقلد او نباشند؛ بلکه بر هر یک از فقها نیز واجب است، در مواردی که یکی از آنان به چیزی حکم نمود، از او اطاعت کنند و تزامم با وی جایز نیست. زیرا تخلف از حکم کسی که امام معصوم(ع) او را والی بالفعل قرار داده و برای این جهت، او را منصوب کرده، جایز نیست، چنانچه تزامم با وی نیز جایز نیست.

پس در صورتی که یکی از آنها در حادثه‌ای حکم به چیزی نمود، حکم نمودن بر خلاف آن بر فقیه دیگر جایز نیست و هنگامی که نیازهای مالی حکومت اسلامی را یکی از آنان اداره می‌کند، برای دیگران، گرفتن مالیات بدون اجازه وی جایز نیست و مزاحمت در امور مالی، از شدیدترین مزاحمت‌هاست، چنانچه مخفی نیست.

همه اینها در صورتی است که سایر فقها اذعان و اعتراف داشته باشند که حاکم متصدی امور، واجد شرایطی است که شرع، آن را در والی معتبر دانسته است. اما در صورتی که اعتراف به صلاحیت وی نداشته باشند، اطاعت از وی، قهراً بر آنان واجب نیست، اگر چه ممکن است گفته شود که تجاهر و تظاهر به مخالفت با وی نیز حرام است».

مؤلف کتاب *دراسات* در ادامه به بیان امتیازهای برگزیده خویش در بحث انتخابی و نه انتصابی بودن ولی فقیه می‌پردازد و می‌گوید: «...روایت‌هایی که در فضل علماء و فقها وارد شده، چیزی علاوه بر صلاحیت و پیشنهاد آنان برای مقام ولایت را ندارد و در نتیجه، به این معنا قائل شدیم که ولایت بالفعل آنان به وسیله انتخاب امت در یک مرحله یا دو مرحله تحقق می‌پذیرد. پس در این فرض، به ناچار والی بالفعل در میان فقها، کسی است

که امت او را انتخابات کنند و امانت الهی را به دست وی بسپارند؛ در این هنگام او سزاوار تصدی شئون ولایت بالفعل جامعه است و اگرچه دیگران واجد شرایط باشند، مگر با اجازه و زیر نظر وی، نمی‌توانند در مسائل دخالت کنند و در این ارتباط، هیچ فرقی بین امور مالی و غیر مالی و امور کلی و جزئی نیست...».

در اینجا لازم است به صورت خیلی گذرا به این نکته اشاره کنیم که نظریه انتخابی ولایت فقیه، اشکال‌هایی نیز دارد، از جمله اینکه حق انتخاب حاکم را در عصر غیبت به مردم می‌دهد و به بیان دیگر، مشروعیت ولایت فقیه به رأی مردم بستگی پیدا می‌کند. مخالفان نظریه انتخاب، علاوه بر رد ادعای ناتمام بودن ادله نصب ولی فقیه، ولایت را اصالتاً مخصوص امام زمان(عج) دانسته که فقها به نیابت از آن امام معصوم، حکومت و ولایت امر را تصدی می‌کنند. این اشکال نیز باید پاسخ داده شود که اگر ولایت در زمان حضور به معصوم اختصاص دارد، همان طور که نظریه انتخاب نیز بر آن تأکید می‌کند، پس چگونه و با کدام ضابطه یا تصریحی این حق در زمان غیبت به مردم واگذار می‌شود؟ به فرض که گمان قائلان به انتخاب در مورد ناتمام بودن ادله نصب درست بوده باشد، آیا نفی نظریه نصب، می‌تواند مثبت نظریه انتخاب باشد؟ (اگر چه تصریح‌های فقهای عظام از قرون گذشته تاکنون تأکید کننده انتصاب فقیه از سوی امام معصوم (ع) است).

نکته دیگر اینکه، وظایفی که در شریعت برای فقیه حاکم قرار داده شده با نصب الهی سازگار است، نه با انتخاب مردم؛ زیرا مسئولیت این امر در حوزه اختیارهای مردم نیست که به دیگری واگذار نمایند. این وظایف عبارت است از: اجرای حدود الهی، حکم به رؤیت هلال، تحریم شیئی مباح یا رفع وجوب و حرمت از شیئی به صورت موقت، تصدی مسائل مالی اسلام، مانند خمس و وجوه‌های شرعی.

به نظر می‌رسد مطلبی که در تدارک نظریه انتخاب مورد غفلت واقع شده، این است که جعل ولایت برای مصادیق فراوان (فقهای متعدد در یک زمان) مستلزم هرج و مرج دانسته شده که مطلب نادرستی است؛ بلکه آنچه که باعث هرج و مرج می‌شود، نه جعل ولایت برای مصادیق متعدد، بلکه اعمال آن در صورت تعدد و عدم توافق بر یک مصداق است. بنابراین، با محدودیت اعمال می‌توان جلوی هرج و مرج را گرفت.

اشکال دیگری که مطرح می‌شود، این است که مؤلف در *دراسات* - همچنان که گذشت - با توجه به روایت‌های مورد استفاده در نظریه نصب، به بیان احتمال‌های پنج‌گانه پرداخته و با باطل دانستن همه این احتمال‌ها، دلالت

این روایت‌ها را بر نصب مورد خدشه قرار داده است. در اینجا نیز آنچه که نتیجهٔ بطلان احتمال‌های پنج‌گانه می‌تواند باشد، این است که در مواردی که فقهای دارای شرایط مساوی از همه جهت‌ها وجود داشته باشند؛ معیار، انتخاب امت است، نه مواردی که فقیه دارای شرایط، یکی بیشتر نباشد و یا در صورت تعدد، یکی از فقها بر دیگران در شرایط یا در احد الشرایط، برتری داشته باشد که در این صورت، این اشکال پیش نمی‌آید و باید به نصب ولی فقیه قائل شد، نه انتخاب آن. در ادامه، به منظور مشخص شدن بیشتر این مسئله، به تعاریف نظریه‌های مختلف دربارهٔ ولایت فقیه اشاره‌ای می‌کنیم.

در هر صورت، ولایت و حکومت در عصر غیبت، به فقیه جامع الشرایط منحصر است، که یا به صورت نصب عمومی از طرف ائمه معصومان(ع)، یا با انتخاب از سوی امت و یا به صورت به دوش گرفتن وظایف حسبه در صورت نبودن آن دو (نصب و انتخاب) است. پس در نتیجه با وجود فقیه جامع الشرایط، پیشی گرفتن از وی بر دیگران جایز نیست؛ بلکه تن دادن به اوامر و نظرهای وی واجب است.

ولایت فقیه

در این قسمت لازم است که اشاره‌ای به آراء و دیدگاه‌های مختلف درباره مسئله حکومت در عصر غیبت داشته باشیم. می‌توان ادعا نمود که در رابطه با حکومت اسلامی در عصر غیبت، سه نظریه و اندیشه از سوی اندیشمندان اسلامی مطرح شده است: ۱. حکومت در چارچوب ارزش‌های اسلامی؛ ۲. ولایت انتخابی فقیه؛ ۳. ولایت انتصابی فقیه.

بر اساس دیدگاه اول که مرحوم محمدجواد مغنیه را می‌توان ارائه‌دهنده آن دانست، خداوند سرنوشت اجتماعی سیاسی انسان را به خود مردم واگذار کرده و مردم از این نظر دارای حق می‌باشند و آنچه بر مردم لازم است، رعایت و اجرای ارزش‌های الهی و اسلامی است. منشأ مشروعیت حکومت، اراده و رأی مردم خواهد بود و حاکم پس از انتخاب از سوی مردم، مشروعیت پیدا می‌کند. فقاقت در حاکم معتبر نیست و صرف اجرای احکام، هر چند به دست غیر فقیه برای اسلامی بودن حکومت کافی است. اگر چه فقیه بودن حاکم به کمال حکومت می‌افزاید.

بر اساس دیدگاه دوم که مرحوم آیت‌الله منتظری را می‌توان ارائه‌کننده این نظریه دانست، حاکمیت از آن خداوند متعال است و حکومت و قانون‌گذاری برای خداوند است و او حق دارد این حاکمیت را به فرد مورد نظر خود واگذار نماید و چون خداوند پیامبر(ص) و ائمه(ع) را برای این امر منصوب نموده است، آنها حق امامت و ولایت را دارند. با وجود و تمکن حکومت آنها، ولایت به غیر آنان تعلق ندارد؛ ولی در زمان غیبت کبری که تمکن از حکومت امام معصوم(ع) نیست، اگر فقیه از سوی ائمه(ع) منصوب شده باشد و ادله ارائه شده تام باشد، ولایت برای فقها به نصب الهی است، ولی اگر ادله در این باره ناتمام باشد، مردم حق انتخاب حاکم را دارند، ولیکن انتخاب باید هدایت شده باشد؛ یعنی انتخاب حاکمی که شرایط ولایت را داشته باشد که از شرایط، فقاهت است. از آنجایی که ادله اقامه شده بر نصب فقیه برای ولایت (روایات) به طور ثبوتی، تام نیست. بنابراین، دلیل بر نصب فقیه به ولایت نداریم؛ در نتیجه، امر آن به انتخاب مردم واگذار شده و مشروعیت ولایت فقیه با رأی مردم خواهد بود و بدون انتخاب مردم، فقیه، ولایت فعلیه ندارد، بلکه شایستگی ولایت را دارد؛ در نتیجه، فقیه منتخب، ولایت دارد، نه هر فقیهی.

تقریباً بیشتر فقهای شیعه معتقدند که در زمان غیبت کبری، فقیه مدیر، مدبر، عادل، متقی، شجاع و آگاه به زمان از طرف معصومان(ع) برای ولایت منصوب است. بر اساس این نظریه، در زمان حضور معصوم(ع)، مردم در مسائل حکومتی باید از امام معصوم تبعیت نمایند و در زمان غیبت که امکان تبعیت به صورت مستقیم از امام ممکن نیست و همچنین ضرورت حکومت و تبعیت از زمامدار، امری ضروری است، حرمت تبعیت از غیر معصوم به اندازه ضرورت برطرف می‌شود که آن، تبعیت از غیر معصوم نزدیک به معصوم در شرایط و صفات معتبر در والی و حاکم است، نه تبعیت از غیر معصوم مطلق، هر چند فقیه نباشد (منتظری، ۱۳۶۷، ص ۴۰۵).

همچنین فقها و اندیشمندانی که درباره ولایت فقیه، کتب و مقاله‌هایی را به نگارش در آورده‌اند، نظریه‌های ولایت فقیه را به دو قسمت ولایت مطلقه فقیه و ولایت مقیده فقیه تقسیم کرده‌اند.

الف. ولایت مطلقه فقیه

در این دیدگاه، ولایت و زعامت بر امت با تمام شئون و اختیاراتی که برای پیامبر(ص) و امام(ع) در حوزه اداره جامعه، ثابت است، در زمان غیبت بی‌کم و کاست در خور شأن و شایسته فقیه آگاه، مدیر، مدبر، عادل و

پرهیزگار است؛ مگر آنکه در جاهایی دلیل خاصی پیدا شود که انجام آنها در حوزه اختیار معصوم (ع) است؛ به عبارت دیگر، برخورداری از حق دخالت، تصرف، رهبری و اداره همه شئون جامعه به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می‌شود.

ولایت مطلقه فقیه که گاهی به نیابت عامه و زمانی به ولایت بر عامه امور از آن یاد می‌شود، با توجه به شرح بزرگان فقه، در عین برخورداری از یک نوع اطلاق و رهایی نسبت به یک سلسله مرزها و قیدها، مانند قید ضرورت، اضطرار و یا قید چارچوب احکام شرعی فرعی، نوعی حد و مرز دارد، مانند قید رعایت مصالح اجتماعی.

حضرت امام خمینی (ره) که طلایه‌دار نظریه ولایت مطلقه فقیه به شمار می‌آید، بعد از طرح یک بحث دامنه دار درباره ولایت مطلقه فقیه می‌فرماید: (امام خمینی، بی تا، ص ۶۵۳): «فتحصل مما مر ثبوت الولاية للفقهاء من قبل المعصومین (ع) فی جمیع ما ثبت لهم الولاية فيه من جهة كونهم سلطاناً علی الامة و لابد فی الاخراج عن هذه الكلية فی مورد من دلالة دلیل علی اختصاصه بالامام المعصوم (ع)».

ایشان ولایت مطلقه فقیه را اداره همه امور وابسته به جامعه می‌داند و در چنین ولایتی، اعتقاد به فرق بین پیامبر (ص) و امام (ع) با فقیه ندارد، مگر در موردی که دلیل بر خلاف باشد. ولایت مطلقه، به بایستگی‌ها و ناگزیری‌ها و به حدود احکام اولیه شریعت محدود نیست.

ب. ولایت مقیده فقیه

در مقابل طرفداران ولایت مطلقه فقیه، کسانی بر این باورند که دلیل شایسته اعتمادی که بتواند نیابت عامه و ولایت مطلقه فقیه را از طرف امام معصوم (ع)، در روزگار غیبت ثابت کند؛ به گونه‌ای که تمام اختیارات پیامبر (ص) و امام (ع) به عنوان رهبر جامعه، برای فقیه ثابت باشد، پیدا نشده است.

در اینجا لازم است که اشاره‌ای هم به «ولایت حسب» داشته باشیم. فقهای بزرگوار در تعریف این قسم از ولایت فقیه فرموده‌اند (نراقی، بی تا، ص ۳۶۵): «هر کاری که بسته به امر دین یا دنیای مردم باشد و انجام آن ناگزیر، خواه بایستگی و گریزناپذیری انجام آن به دلیل عقلی و یا به اقتضای عادت و عرف باشد، چنانکه اداره امور

معنوی و اجتماعی و سازماندهی برنامه‌های دینی و دنیایی بر آن کار بستگی داشته باشد و یا آنکه از نظر شرعی، به اقتضای دلیل اجتهادی، یا قیام اجماع و یا قاعده نفی ضرر و ضرار و عسر و حرج و یا لزوم جلوگیری از فساد بر مسلمانی و یا به هر دلیل دیگر، بایستگی آن ثابت شده باشد، همه موارد یاد شده با تمام گستردگی در حوزه حسبه قرار دارند و قیام و اقدام به انجام آنها و ساماندهی آن امور، در حوزه و قلمروی کاری فقیه است».

مرحوم شیخ انصاری (۱۴۱۱ق، ص ۱۵۴) در تعریف حسبه می‌فرماید: «کل معروف علم من الشارع اراده وجوده فی الخارج». همچنین حضرت امام خمینی (بی‌تا، ص ۲۹۷) در این باره بیان داشته‌اند: «هی التی علم بعدم رضا الشارع الاقدس باهمالها».

بیان این مطلب نیز خالی از فایده نیست که برخی از نظرهای ارائه شده درباره ولایت فقیه به نظریه «نظارت فقیه» اشاره دارد که این دیدگاه با اعتقاد به بایستگی حکومت و اداره شئون اجتماعی به حکم عقل و با توجه به شریعت و ضرورت فقه، بر این باور است که نقش فقیه در مجموعه نظام اسلامی، نقش نظارتی است. فقیه باید بر درستی اجرای امور و سیاست‌گذاری‌های کلان اجتماعی، نظارت داشته باشد تا از چارچوب معیارهای شرعی خارج نباشد و سرپرستان حکومت و اجراکنندگان، برخلاف آیین‌ها و احکام شرعی عمل نکنند؛ اما فقیه در حوزه اجرا و سیاست‌گذاری حق دخالت ندارد بنابراین، ولایت فقیه به معنای نظارت فقیه است، نه تصرف و دخالت.

دیدگاه فقها و برخی از مراجع بزرگوار تقلید

در ابتدا لازم است که به دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) درباره اختیارهای ولی فقیه بپردازیم. ایشان در تبیین منظور خویش از ولایت فقیه، می‌فرماید: «اگر فرد لایقی که این دو خصلت (علم به قانون و عدالت) را داشته باشد، به پا خاست و تشکیل حکومت داد؛ همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت، دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند... همان اختیارها و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه - صلوات الله علیهم - در تدارک سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارها را برای حکومت فعلی قرار داده است» (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۴۰).

ایشان در ادامه به بیان برخی از اموری می‌پردازد که فقیه متصدی ولایت آن است و می‌فرماید: «خداوند متعال رسول اکرم(ص) را ولی همه مسلمانان قرار داده و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر(ع) ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی اوامر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می‌تواند قاضی و والی، نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم(ص) و امام در تشکیل حکومت، اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست. لکن فقها، ولی مطلق به این معنا نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند. در این معنا مراتب و درجه‌هایی نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین‌تر باشد؛ یکی، والی و دیگری والی‌تر باشد» (همان، ص ۴۱-۴۲).

حضرت امام خمینی(ره) در ادامه این بحث به وجوب عینی اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی اشاره می‌نمایند و می‌فرمایند: «لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. اگر این امر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است، وگرنه واجب کفایی است».

- دیدگاه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (دامت برکاته)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، دین اسلام را دین حکومت و اداره امور جامعه می‌داند که برای رسیدن به اهدافی که در ادامه بیان می‌شود، باید حکومت تشکیل شود. آن اهداف عبارت است از:

۱. برطرف کردن شرّ دشمنان اسلام؛ ۲. پاسداری از حریم و کیان اسلام و مسلمانان؛ ۳. برقراری عدالت در جامعه؛ ۴. پیشرفت و ترقی و غیره.

آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به یکی از سؤال‌ها درباره به ولایت فقیه می‌فرماید: «منظور از ولایت فقیه جامع الشرائط این است که دین حنیف اسلام که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد، دین حکومت و اداره امور جامعه است؛ پس همه طبقه‌های جامعه اسلامی، ناگزیر از داشتن ولی امر، حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شرّ دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نماید و از نظام جامعه اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید و وسایل پیشرفت و شکوفایی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تأمین کند».

ایشان اختیارات ولی فقیه را نیز در حوزه مسائل اداره کشور بر می‌شمارد، مثل اعلان جنگ یا صلح و اجرای حدود اسلامی و اموری که به عموم مسلمانان ارتباط پیدا می‌کند. نکته قابل توجه این است که از دیدگاه این مرجع عالی‌قدر، حوزه اختیارات مراجع بزرگوار تقلید در نظام سیاسی ولایت فقیه، به مسائل فردی اختصاص می‌یابد و امور مربوط به اداره جامعه در حوزه اختیارات ولی فقیه قرار می‌گیرد.

ایشان در جواب این سؤال که در صورت تعارض میان فتوای مراجع عظام تقلید با نظر ولی فقیه، وظیفه شرعی مسلمانان چیست، می‌فرماید: «در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و اموری که به عموم مسلمانان ارتباط دارد، نظر ولی امر مسلمانان باید اطاعت شود؛ ولی در مسائل فردی محض، هر مکلفی باید از فتوای مرجع تقلیدش پیروی نماید». (خامنه‌ای، ۱۳۸۱، ص ۱۰-۱۱).

همچنین درباره مراجع و فقهایی که به نظر می‌رسد به ولایت مطلقه فقیه اعتقادی ندارند و تکلیف شرعی مقلدان آنها و اینکه آیا بر چنین اشخاصی اطاعت از اوامر ولی فقیه واجب است یا خیر؟ می‌فرمایند: «بر اساس مذهب شیعه، همه مسلمانان باید از اوامر ولایی ولی فقیه اطاعت نموده و تسلیم امر و نهی او باشند و این حکم، شامل فقهای عظام هم می‌شود، چه رسد به مقلدان آنان. به نظر ما، التزام به ولایت فقیه قابل تفکیک از التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومان(ع) نیست» (همان، ص ۱۲-۱۳).

همچنین ایشان در جواب این شبهه که اگر کسی از میان فقها، خود را برای منصب ولایت فقیه، شایسته‌تر بداند، آیا می‌تواند با اوامر ولی فقیه مخالفت نماید، بیان داشته‌اند که اطاعت از دستورهای حکومتی ولی امر مسلمانان بر هر مکلفی و لو اینکه فقیه باشد، واجب است و برای هیچ کس جایز نیست که با متصدی امور ولایت به این بهانه که شایسته‌تر است، مخالفت نماید. این در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راه‌های قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد؛ ولی در غیر این صورت، به طور کلی، مسئله تفاوت خواهد کرد (همان، ص ۱۴).

- دیدگاه حضرت آیت‌الله جوادی آملی (دامت برکاته)

ایشان در بیان نظرهای خویش درباره مسئله ولایت فقیه و لزوم اطاعت از اوامر ولایی وی، در پاسخ به این پرسش که آیا اصولاً مسئله ولایت فقیه یک بحث کلامی است و وجوب اطاعت از ولی فقیه، عقلی و تحقیقی

است و آیا نظر مرجع تقلید در این باره برای مقلدانش لازم الاجراست یا اینکه فقط بر کسی، اطاعت از ولی فقیه واجب است که خود با تحقیق به وجوب آن رسیده باشد، ایشان به این سؤال‌ها این گونه پاسخ فرموده‌اند: «دو حوزه کلام و فقه، هر یک حکم خاص خود را دارد و باید از یکدیگر جدا شود؛ یعنی ممکن است که صاحب نظر در علم کلام با دلیل عقلی به این نتیجه نرسد که فقیه ولایت دارد؛ ولی در فقه، به استناد برخی از نصوص، ملزم به پذیرش ولایت فقیه باشد. البته اگر در علم فقه، مجتهدی ادله فقهی را در وجوب اطاعت از ولی فقیه، کافی و تمام نمی‌داند، اطاعت از ولی فقیه بر او واجب نیست. اگر چه او نمی‌تواند کاری که موجب اختلال نظام جامعه است، انجام دهد؛ ولی اگر مقلد است، باید از نظر مرجع تقلید خود تبعیت کند و لو آنکه در علم کلام نیز بصورت تحقیقی به این نتیجه نرسیده باشد که ولایت فقیه صحیح نیست. منظور آنکه، اگر کسی در علم کلام به طور قاطع به عدم ولایت فقیه پی برد، در این صورت، در فقه، ملزم به اطاعت از ولایت فقیه نیست؛ ولی اگر در علم کلام نتوانست به نحو قطع به عدم ولایت فقیه پی برد؛ در این صورت، در فقه، تابع دلیل ظنی و فقهی خود یا مرجع تقلید خود است» (جوادی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۸).

ج. دیدگاه حضرت آیت الله مکارم شیرازی (دامت برکاته)

ایشان مسئله ولایت فقیه را دارای دو رکن اساسی می‌داند که یک رکن آن به مقتضای عمل به حدیث «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه احادیثنا» و روایات دیگر، از سوی خدا، به وسیله ائمه (ع) تعیین می‌شوند و رکن الهی ولایت فقیه را تشکیل می‌دهد و رکن دیگر که همان رکن مردمی ولایت فقیه است که آن امر کلی را توسط خبرگان مردم در فرد خاصی مشخص می‌کنند و به سبب پشتیبانی آرای مردم، توان اجرای احکام الهی در حکومت اسلامی ایجاد می‌شود و به اصطلاح، این فقیه مبسوط الید می‌شود.

همان طوری که در این عبارتها دیده می‌شود، از ولی فقیه با عنوان فقیه مبسوط الید نام برده شده است و این بیانگر نبود این ویژگی در سایر فقها است.

- دیدگاه حضرت آیت الله مصباح یزدی (دامت برکاته)

ایشان به مانند سایر صاحب نظران این عرصه، حوزه شرعی فردی را از حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی جدا کرده و معتقد است که در احکام شرعی فردی، هر شخصی برای تعیین مسیر خود به مجتهد اعلم که در کشف

و استنباط احکام، توانا تر از دیگران است، می‌تواند مراجعه کند. در مسائل اجتماعی و سیاسی با ید به مجتهدی که در این جنبه‌ها اعلم است و به گونه‌ای نظام‌مند توسط خبرگان انتخاب می‌شود مراجعه کرد.

از سوی دیگر، مراجعه به مراجع مختلف، باعث هرج و مرج و اختلال نظام می‌شود؛ از این رو، تکلیف نهایی باید توسط مجتهد معینی، اعلام و در جامعه پیاده شود. به این دلیل، اظهار نظر در مسائل جامعه اسلامی فقط به مجتهدی سپرده شده که در رأس جامعه قرار دارد و به تمام مصالح و مفاسد جامعه، آگاهی بیشتری دارد.

آیت‌الله مصباح یزدی به مسئله تعارض و اختلاف فتوای ولی فقیه با فقهای دیگر، در امور فردی و همچنین امور اجتماعی می‌پردازد و به عنوان تأیید نظر خویش به فتوای فقها در مورد حرمت نقض حکم قاضی توسط قضات دیگر استناد می‌کند و بیان می‌دارد که در امور اجتماعی، همیشه نظر ولی فقیه مقدم است؛ چنانکه فقها در مورد قضاوت تصریح کرده‌اند و حتی در رساله‌های عملیه هم آمده است که اگر یک قاضی شرعی در موردی قضاوت کرد، قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او، حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد، حرام است (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۶۷-۶۸).

- دیدگاه مؤلف در اسات

در رساله استفتائات ایشان با این سؤال رو به رو می‌شویم که نظر شما درباره حوزه فرمانروایی ولی فقیه چیست و با فرض اینکه ولی فقیه به نظر عده‌ای اعلم باشد، آیا حکم او در مورد مراجع تقلیدی که آنان نیز به نظر عده‌ای اعلم می‌باشند، نافذ و جاری است؟

ایشان در پاسخ به این پرسش به شرایط عقد بیعت اشاره نموده و بیعت با ولی فقیه را مفید نوعی ولایت می‌داند و نتیجه‌گیری می‌کند که حوزه ولایت ولی فقیه به شرایط بیعت انجام گرفته است و بستگی دارد به اینکه در چه مورد و در چارچوب کدام قانون صورت پذیرفته است. از نظر ایشان، ولایت یک نوع قرارداد و معامله بین والی و مردم است و بیعت و دست در دست هم گذاشتن، وسیله انشاء و تمامیت یافتن این قرارداد است. این نظر با آرای سایر صاحب‌نظران در این باره تفاوت دارد؛ چرا که آنان معتقدند که در واقع، بیعت به منزله اعتراف به ولایت از پیش تحقق یافته است.

مؤلف دراسات، موضوع تعارض میان فتاوی مراجع تقلید و احکام جاری مملکتی و احکام حکومتی را مورد توجه قرار داده و می‌گوید: در امور شخصی، هر کس باید طبق احکامی که موافق فتوای مرجع تقلیدی که او را اعلم می‌داند، عمل کند؛ ولی امور اجتماعی باید بر طبق احکامی که موافق فتوای مرجع اعلمی که سایر مراجع طراز اول و اکثریت قاطع مردم با او بیعت کرده‌اند، اداره شود و اگر چنین اکثریتی برای یک مرجع به دست نیامد، احکام حکومتی باید موافق فتوای مراجعی که مورد بیعت مردم قرار گرفته‌اند و بیشترین مقلد را در سطح جامعه دارند، صادر شود. پس در امور اجتماعی مملکت، معارضه یا نیست و یا بسیار کم خواهد بود (منتظری، ۱۳۸۵، ص ۲۴۸).

- دیدگاه حضرت آیت‌الله معرفت (رحمة الله)

ایشان دلایل مطرح شده درباره ولایت فقیه را بیانگر اشتراط فقهت برای زعامت و رهبری دانسته و می‌گوید: این به آن معناست که برای زعامت سیاسی، کسانی شایستگی دارند که علاوه بر صلاحیت‌های لازم، مقام فقهت نیز داشته باشند و از دیدگاه‌های اسلام در رابطه با زعامت و سیاستمداری آگاهی کامل داشته باشند و این بر اساس رهنمودی است که در کلام امیرالمؤمنین (ع) آمده است: «ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه».

با توجه به مطالب بالا، فقهت به عنوان یکی از دو شرط اساسی در حکومت اسلامی مطرح شده؛ اما هرگز به عنوان «علت تامه» مطرح نبوده است، تا ولایت لازمه جدایی‌ناپذیر فقهت بوده و در نتیجه، هر فقیهی بالفعل مقام ولایت داشته باشد. بنابراین، فقهت، صرفاً شرط ولایت است، نه آنکه زعامت لازمه فقهت باشد.

بنابراین، هرگز در نظام اسلامی برخورد و تزاخم ولایت‌ها به وجود نمی‌آید و به تعداد فقیهان، حاکم سیاسی نخواهیم داشت و مشکلی به نام نابسامانی پیش نمی‌آید.

برای روشن شدن بیشتر باید بگوییم که اگر گفته شود در عصر غیبت، وظایف ولایی (رهبری و زعامت سیاسی) که بر عهده امامان معصوم بوده، بر عهده فقیهان شایسته است، آیا معنای این سخن آن است که هر فقیهی به دلیل فقیه بودن، به طور عملی عهده‌دار این مسئولیت است یا آنکه فقها شایستگی این مقام را دارند؟

آیت‌الله معرفت در اینجا مورد دوم را به عنوان پاسخ صحیح انتخاب می‌کند و بیان می‌دارد: «بدون تردید، معنای دوم صحیح است و شایستگی فقها را برای تحمل این مسئولیت می‌رساند تا از میان آنها شایسته‌ترین فرد انتخاب شود و طبق روایات مربوطه، فرد انتخاب شده مورد امضای شارع قرار می‌گیرد و باید از وی حمایت نمود (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۶۷-۶۸).

ایشان ولایت فقیه را به عنوان یک واجب کفایی مطرح نموده و اعمال ولایت را مانند حکم دانسته است، نه مانند فتوی. وی در این باره می‌گوید: «از این رو، هر یک از فقها که شرایط در او فراهم بود و آن را بر عهده گرفت، از دیگران ساقط می‌شود و نیز در هر موردی که - طبق مصلحت امت - اعمال ولایت نمود، بر همه نافذ است. حتی فقهای هم طراز او. زیرا احکام صادره از طرف یک فقیه جامع شرایط، بر همه - چه مقلد او باشند یا مقلد دیگری، چه مجتهد باشند یا عامی - واجب‌التنفيذ است. به این دلیل، در امر قیام و نظارت در امور عامه که یکی از فقهای شایسته آن را بر عهده گیرد، دیگر جایی برای ولایت دیگران باقی نمی‌ماند و احکامی که در این رابطه از جانب آن فقیه صادر شود و طبق اصول و ضوابط مقرر صورت گرفته باشد، بر همه لازم‌الاتباع است و فقهای دیگر که فقیه قائم به امر را به شایستگی و صلاحیت شناخته‌اند، باید خود را فارغ از این مسئولیت دانسته، در محدوده ولایت وی دخالت و اظهار نظر نکنند و رسیدگی به آن را کاملاً به او واگذار نمایند، مگر آنکه اشتباهی مشاهده شود و در حد نصیحت و ارشاد، صرفاً تذکر دهند. همانند دیگر امور حسبیه که با به عهده گرفتن یکی از فقیهان، از دیگران ساقط بوده و جای دخالت برای آنان نمی‌ماند و تصمیم او بر همگان نافذ است. از این رو، در مسئله ولایت فقیه که از آشکارترین مصادیق امور حسبیه به شمار می‌رود، هیچ گونه تزاممی وجود ندارد و برخوردی میان ولایت‌ها پدید نمی‌آید و اساساً موضوع تزامم و برخورد متنفی است و مشکلی با این نام در نظام حکومت اسلامی وجود ندارد» (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۷۲).

آقای هادوی تهرانی نیز در کتابی که با عنوان ولایت فقیه از ایشان منتشر شده، به خوبی به مسئله ولایت فقیه پرداخته است. ایشان بعد از بیان مسائل گوناگون دیگر در این درباره، به مسئله تعدد رهبری یا مرجعیت و وحدت آن اشاره نموده است و می‌گوید: «باید توجه داشت که چون رجوع به مرجع از باب رجوع جاهل به عالم و غیر متخصص به متخصص است، وجود متخصصان متعدد و مراجع گوناگون در جامعه اسلامی، امری ممکن، بلکه مطلوب است... اما مسئله رهبری و اداره جامعه اسلامی، چون با نظم اجتماع ارتباط دارد و کثرت

مراکز تصمیم‌گیری در آن باعث اغتشاش می‌شود و اطاعت از رهبر بر همگان، حتی سایر فقها واجب است، قاعده اقتضاء می‌کند که رهبر یکی باشد... تبعیت از رهبر بر همگان واجب و نقض حکم او از سوی تمام فقها مردود است و مردم در مسائل اجتماعی نمی‌توانند از غیر رهبر تقلید کنند» (هادوی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۲-۱۴۴).

بنابراین ملاحظه می‌شود که همه صاحب‌نظران در این باره نظر و ایده مشترکی را ارائه نموده‌اند و آن چنان که روشن شد و به طور اجمال می‌توان بیان نمود، این مطلب است که دایره اختیارات مراجع بزرگوار تقلید در نظام سیاسی اسلام به حوزه مسائل فردی مقلدان اختصاص می‌یابد و تدبیر و اداره امور جامعه اسلامی بر عهده فقیه‌ای است که به عنوان رهبر در رأس قرار گرفته است و در این باره، تفاوتی میان آرای فقهایی که به ولایت مطلقه فقیه معتقد هستند، با آرای کسانی که ولایت مقیده را در مقابل نظر اول ترجیح می‌دهند، مشاهده نمی‌شود. همچنین نظر فقهایی که به ولایت انتصابی قائل هستند، با رأی کسانی که ولایت فقیه را انتخابی می‌دانند، در این باره اختلافی دیده نمی‌شود.

در این قسمت به اختیارات ولی فقیه از دیدگاه خبرگان و علماء که در میثاق ملی مان، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انعکاس یافته است، مروری می‌کنیم.

در اصل پنجم قانون اساسی چنین آمده است: در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل، باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که بر اساس اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌شود و در اصل ۱۱۰ قانون اساسی برخی از اختیارات و وظایف رهبر آمده است.

مسئله ثبوت هلال ماه و نظرهای فقها

در این قسمت به یکی از موارد تلقی تراحم میان نظرهای مراجع تقلید با نظر ولی فقیه می‌پردازیم. همان طوری که همگان در طول سال‌های گذشته مشاهده نموده‌ایم، هر ساله در ابتدای آغاز ماه مبارک رمضان، همچنین در ثبوت هلال در عید سعید فطر، شاهد بروز برخی مسائل در جامعه اسلامی مان هستیم که حل این مشکل و تبیین جهت‌های مختلف آن می‌تواند به وحدت هر چه بیشتر امت اسلامی و مردم کشورمان بینجامد.

برای هر مکلف و مقلد این مسئله روشن است که فقها در رساله‌های عملیه، راه‌های ثابت شدن اول ماه را با اندکی تفاوت در موارد زیر بیان نموده‌اند:

الف. آنکه خود انسان، ماه را ببیند.

ب. عده‌ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می‌شود، بگویند ماه را دیده‌ایم و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن، یقین یا اطمینان پیدا شود.

ج. دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده‌ایم.

د. سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه رمضان ثابت می‌شود و سی روز از اول رمضان بگذرد که به واسطه آن، اول ماه شوال ثابت می‌شود.

ه. مجتهد جامع الشرائط حکم کند که اول ماه است.

حال با توجه به موارد بالا در مورد راه‌های ثبوت اول ماه، به خصوص با توجه به راه اول و سوم، یعنی رؤیت خود انسان و شهادت دو مرد عادل، ممکن است این گونه برداشت شود که مسئله استهلال، مثل بسیاری از احکام عبادی دیگر، یک مسئله کاملاً فردی است و هر فردی در گام نخست، تکلیف جداگانه‌ای از سایر افراد جامعه در این باره دارد؛ به این معنا که همان طور که از استحباب رؤیت هلال هم بر می‌آید، هر مکلفی نسبت به احراز ثبوت اول ماه اقدام نموده و اگر اول ماه برایش ثابت شد، مطابق آن به تکلیف شرعی و عبادی خویش عمل می‌کند؛ چه اینکه برای سایر افراد جامعه، اول ماه ثابت شده باشد، چه ثابت نشده باشد.

کسانی که چنین مطالبی را مطرح می‌کنند، نظایری هم برای تأیید سخن خود از میان سایر اعمال عبادی بر می‌شمارند، مثل اینکه گفته می‌شود همان طور که وقتی نماز جماعتی مثلاً در یک دانشگاه^۱ برگزار می‌شود، مشاهده می‌کنیم که در وسط نماز چهار رکعتی، بسیاری از افراد به دلیل سفر شرعی، نمازشان را شکسته و دو رکعتی می‌خوانند. در اینجا با وجود آنکه تعداد زیادی از نمازگزاران در صفوف مختلف از زمره نماز جماعت

۱. این مثال به خاطر مسافر بودن تعداد قابل توجهی از دانشجویان است.

جدا می‌شوند، مشکلی هم پیش نمی‌آید و هر نمازگزاری مطابق تکلیف شرعی و طبق نظر مرجع تقلید خود، عمل می‌نماید. در مسئله ثبوت اول ماه نیز چنین است و هر کسی طبق نظر مرجع تقلید خود و یا با ثبوت رؤیت هلال در نزد خودش، نسبت به انجام وظایف شرعی خود اقدام می‌کند و نباید به بهانه فراگیر بودن مسئله اول ماه، به آن جنبه اجتماعی داده شود.

در پاسخ به این شبهه، باید توجه داشت که ما هم قبول داریم که اگر برای کسی، اول ماه ثابت شد یا با رؤیت خودش یا با شهادت دو مرد عادل و یا با هر سبب دیگری که برای او یقین یا اطمینان ایجاد کند که اول ماه است، به خصوص با توجه به این قاعده در اصول فقه که «حجیت قطع، ذاتی است»؛ پس اگر کسی از هر راهی، برایش اول ماه ثابت شد، باید نسبت به تکلیف شرعی خود، مطابق همان یقین یا اطمینان عمل نماید. ولی آیا ثبوت هلال در نزد او می‌تواند حجت شرعی برای مثلاً همسایه او نیز باشد؟ جواب در اینجا منفی خواهد بود (مگر به واسطه همان قاعده اصولی در مورد حجیت قطع و یقین).

همچنین در مقابل مثال‌هایی مانند مثال نماز جماعت که در صدد فردی جلوه دادن ثبوت اول ماه است، می‌توان مثال را به این گونه نیز بیان کرد که مشاهده می‌کنیم نماز جماعتی برگزار می‌شود؛ ولی فردی بنا به هر دلیلی، مثلاً عادل نبودن امام جماعت به تلقی وی، در نماز جماعت شرکت نمی‌کند و به صورت فردی به نماز می‌ایستد. این مثال از آن جهت در بحث ثبوت اول ماه می‌تواند راه‌گشا باشد که در ثبوت رؤیت هلال، جامعه به تکلیف خود عمل می‌کند (مثل افراد اقتدا کننده در نماز جماعت)؛ یعنی یک روز اول ماه اعلام می‌شود و مطابق آن مردم اعمال عبادی خویش را انجام می‌دهند. حال کسی که بنا به اطمینان یا یقین خودش (از هر راهی که ایجاد شده باشد) آن روز را اول ماه نمی‌گیرد، مثل آن شخصی است که در نماز جماعت، شرکت نکرده است. پس نمی‌توان با بیان چنین شواهد و مثال‌هایی، جنبه اجتماعی را از مسئله ثبوت اول ماه جدا کرد، به خصوص اینکه با مطالعه تاریخ صدر اسلام ملاحظه می‌کنیم که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و حضرت علی (ع)، به اعلام شروع ماه مبارک رمضان و یا عید فطر اقدام می‌کردند.

در اینجا با توجه به ابتلای مسلمانان به مسئله اول ماه در هر آغاز رخصتی، لازم است که به موارد دیگری اشاره کنیم که باعث ایجاد اختلاف و چند دستگی در مسئله اول ماه و عیدین می‌شود.

یکی از نکته‌هایی که باعث ایجاد پرسش در اذهان برخی متدینان شده است، این سؤال است که مگر گفته نشده است که اول ماه با شهادت دو مرد عادل، ثابت می‌شود؛ پس چرا ما هر ساله شاهدیم که اول ماه توسط چند تن از مراجع بزرگوار اعلام می‌شود، ولی برخلاف نظر آنان، روز دیگری به صورت رسمی از طرف دفتر مقام معظم رهبری به عنوان اول ماه اعلام می‌شود؟

در اینجا از یک نکته اساسی درباره شهادت دادن، غفلت شده است و آن اینکه اولاً این گونه نیست که مرجع تقلیدی یا مجتهدی به ثبوت اول ماه در نزد مثلاً مقام معظم رهبری شهادت بدهد؛ بلکه به طور معمول، بنا به دلایلی که اشاره خواهیم کرد، اول ماه بودن فلان روز برای یک مرجع تقلید محرز می‌شود و بر طبق این ثبوت و احراز، عمل می‌نماید (مثل هر مکلف دیگر)؛ پس شهادت دادنی صورت نمی‌گیرد همچنین باید توجه داشت که در چنین مواردی شهادت باید «عن حس» باشد؛ یعنی اگر شخصی ماه را خودش رؤیت کرده باشد (نه اینکه توسط دیگران مشاهده صورت گیرد و از گفته آنان برای مجتهد، یقین به اول ماه حاصل شود و نه اینکه با توجه به مبنای خاصی در مسئله تعدد یا وحدت افق‌ها چنین ثبوتی احراز شده باشد)، شهادت چنین شخصی است که می‌تواند اول ماه را برای دیگران به ثبوت برساند و چنین شهادتی است که به عنوان یکی از راه‌های ثابت شدن اول ماه در رساله‌های مراجع عظام تقلید محسوب شده است پس شهادت «عن حدس» مفید نخواهد بود؛ همان طوری که در بحث قضا نیز چنین فرموده‌اند و با توجه به حدسی بودن چنین احرازهایی است که به خاطر قاعده اصولی بیان شده نیز اطمینان یا یقینی برای اعلام‌کنندگان رسمی اول ماه ایجاد نمی‌شود.

همچنین عامل دیگری که باعث مشکل بودن امر استهلال و ثبوت اول ماه شده، تفاوتی است که هر سال میان شروع ماه مبارک رمضان در ایران و برخی کشورهای همسایه با کشورهای مثل عربستان دیده می‌شود. درباره این اشکال نیز بدون اینکه بخواهیم به اختلاف افق کشورمان با کشوری مثل عربستان و موقعیت متفاوت جغرافیایی دو کشور بپردازیم، به این تفاوت فقهی میان نظرهای شیعه با نظر گروهی از اهل تسنن اشاره می‌کنیم. این تفاوت در ثبوت اول ماه، به مبانی فقهی متفاوت بر می‌گردد؛ چرا که در نزد شیعیان، ثبوت اول ماه با رؤیت ماه صورت می‌گیرد، همان طوری که امامان معصوم (ع) فرموده‌اند: «صم للرؤية افطر للرؤية»؛ ولی در نزد بعضی فرق اهل تسنن، با تولد ماه ثابت می‌شود. برای اطلاع بیشتر نسبت به این مسئله می‌توان به کتب فقهی آنان مراجعه کرد.

مطلب دیگری که باعث تفاوت ثبوت اول ماه نزد مراجع معظم تقلید می‌شود؛ داشتن مبانی متفاوت فقهی است، مثل بسیاری از مسائل اختلافی. در مسئله استهلال، برخی از فقها به وحدت افقها معتقد بوده و برای همه کشورها یا کشورهای اسلامی افق واحدی را در نظر می‌گیرند؛ در مقابل، تعدادی از فقها نیز به تعدد افقها نظر دارند که همین اختلاف مبنا نیز باعث اختلاف در اول ماه از ناحیه فقها می‌شود.

نکته مهم دیگر، این مسئله است که یکی از راههای ثابت شدن اول ماه، حکم حاکم شرع و مجتهد جامع شرایط است؛ یعنی در ابتدای ماه مبارک یا در انتهای آن، حاکم شرع به اول ماه بودن حکم کند، نه اینکه اگر ما شنیدیم مرجع تقلیدی فلان روز را به عنوان اول رمضان روزه گرفته و ما هم به خیال اینکه حکم به اول ماه کرده، روزه بگیریم. در اینجا دو نکته وجود دارد: اول اینکه، آنچه به عنوان یکی از راههای ثبوت در رساله‌های مراجع معظم بیان شده، حکم حاکم شرع و مجتهد جامع شرایط است، نه صرف روزه گرفتن یا عید گرفتن وی. دوم اینکه، باید مقلدان توجه داشته باشند که بسیاری از فقها، مسئله ثبوت اول ماه را امری تقلیدی نمی‌دانند و بالاخره همان طور که خواهد آمد، ثبوت رؤیت هلال، یک امر اجتماعی بوده و اعلام آن نیز توسط حاکم شرع مبسوط الید صورت می‌گیرد که رهبری و اداره جامعه اسلامی را برعهده دارد (البته این مطلب نیز مخفی نماند که برخی از فقها در مورد ثبوت هلال با حکم حاکم شرع و مجتهد جامع شرایط احتیاط نموده‌اند و برخی نیز به تقلیدی بودن حکم حاکم شرع قائل هستند که در این صورت، راه حل مسئله متفاوت خواهد بود).

آرای فقهی و فتاوی برخی از مراجع عظام تقلید

در اجوبه الاستفتائات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به سؤالی درباره استهلال چنین آمده است: «...اگر حاکم شرعی، به ثبوت هلال حکم نماید، حکم وی، حجت شرعی برای همه مکلفان است و باید از آن پیروی کنند».

همچنین سؤال شده که اگر هلال ماه شوال در شهر دیده نشود؛ ولی تلویزیون و رادیو از حلول آن خبر دهند، آیا کافی است یا تحقیق بیشتری واجب است؟ در جوابی که ایشان به این سؤال مرقوم نموده‌اند، آمده است:

«اگر مفید اطمینان به ثبوت هلال شود یا صدور حکم به هلال از طرف ولی فقیه باشد، کافی است و نیازی به تحقیق نیست.»

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در *استفتائات* خود در همین رابطه چنین فرموده‌اند: «حکم حاکم اسلامی، به صرف ثبوت اول ماه، برای او (مکلف) حجت شرعی است (عمل فردی به دستور مرجع نباید آسیبی بر وحدت امت اسلامی بزند)»

مؤلف *دراسات* در مورد مسئله استهلال در رساله *استفتائات* چنین آورده است: «هلال و امثال آن از موضوع‌های خارجیه است و تشخیص موضوع‌ها به فقیه بما هو فقیه که شأن او استنباط احکام از ادله آنها است، ارتباط ندارد؛ بلکه به علم و اطمینان شخص مکلف یا شهادت دو مرد عادل به رؤیت یا قول اهل خبره که اطمینان‌آور باشد ثابت می‌شود. ولی اگر حاکم شرع جامع شرایط به ثبوت هلال حکم نماید، بر دیگران لازم است که ترتیب اثر دهند، مگر اینکه بطلان مستندهای او ثابت شود». همچنین آمده است که اگر حاکم شرع جامع شرایط حکم کند که اول ماه است، کسی هم که از او تقلید نمی‌کند، باید به حکم او عمل نماید؛ ولی کسی که می‌داند، حاکم شرع اشتباه کرده یا او را جامع شرایط نمی‌داند، نمی‌تواند به حکم او عمل کند (متظری، ۱۳۸۵، ص ۱۳۵).

مؤلف *دراسات* در این کتاب که با عنوان *مبانی فقهی حکومت اسلامی* به فارسی ترجمه شده است، درباره بحث چگونگی ثبوت هلال با حکم والی می‌نویسد: «هلال (اول ماه) با دیدن... و نیز با حکم امام معصوم، بدون تردید ثابت می‌شود. اما در اینکه آیا هلال با حکم حاکم شرعی غیر معصوم، به طور مطلق ثابت می‌شود یا به طور مطلق ثابت نمی‌شود، یا بین آنجا که هلال به وسیله شهادت دو شاهد برای حاکم ثابت شده باشد یا خود آن را دیده یا از راه‌های دیگر، برای وی علم حاصل شده باشد، فرق گذاشته شود؟ و بر فرض ثبوت، آیا فقط امام و رهبر می‌تواند به اول ماه بودن حکم بدهد؟ یا اینکه سایر فقها که برای قضاوت یا کار دیگری از سوی او منصوب شده‌اند، نیز می‌توانند چنین حکمی را صادر نمایند، یا اینکه هر فقهی صلاحیت ابراز چنین نظری را دارد، اگر چه از سوی حکومت، متصدی قضاوت یا مسئولیتی نباشد؟» (همو، ۱۳۶۷، ص ۱۷).

مؤلف *دراسات* در این قسمت به شواهد فقهی و آرای برخی از بزرگان شیعه اشاره می‌نماید، از جمله به فتوای صاحب *در حدائق الناظره* می‌پردازد که چنین آورده است: «نظریه مشهور این است که اگر برای حاکم شرعی، هلال ثابت شد و به اول ماه بودن حکم کرد، بر مردم واجب است که از حکم او اطاعت کنند؛ ولی مسئله نزد من مورد توقف و اشکال است».

فاضل نراقی در *مستند الشیعه*، نظریه عدم وجوب اطاعت از حکم حاکم را در این باره تقویت نموده است؛ اما در طرف مقابل این آراء و فتاوی، می‌توان از نظر شهید در *دروس* یاد کرد که حکم حاکم را به تنهایی در ثبوت هلال کافی دانسته است و تفاوتی بین اینکه مستند حکم او چه باشد، نمی‌گذارد؛ چه حاکم خودش، هلال را رؤیت کرده باشد، یا از هر راه دیگری برای وی علم حاصل شود و در *کفایة الاحکام سبزواری*، درستی این نظر شهید در *دروس* نفی شده است.

مؤلف *دراسات* از فتاوی صاحب *مدارک الاحکام* نیز چنین استنباط کرده است که ایشان ثبوت هلال با حکم حاکم را که مستند به شهادت دو عادل باشد، پذیرفته است.

صاحب *جوهر* نیز به ثبوت هلال با حکم حاکم شرع فتوی داده و بیان داشته است: «همان طور که ظاهراً هلال ماه با حکم حاکم که مستند به علم خودش باشد، ثابت می‌شود، به خاطر اطلاق ادله‌ای که بر نفوذ حکم حاکم دلالت دارد و نیز به خاطر آنچه روایت شده که انکار نظر آنان، انکار نظر معصومان (ع) است».

مرحوم سید کاظم در *عروة الوثقی* در کتاب *صوم* می‌فرماید: «حکم حاکم که انسان نسبت به اشتباه بودن نظر و نیز مستند نظریه وی آگاهی نداشته باشد، نافذ است».

در این میان، می‌توان به نظر کاشف الغطاء در کتاب *کشف الغطاء* اشاره نمود که حکم مجتهد را از راه‌های ثبوت هلال می‌داند، ولی آن را نسبت به مقلدان وی نافذ می‌داند.

در آرای فقهی اهل تسنن نیز درباره این مسئله مطالبی آمده است. در کتاب *الفقه علی المذاهب الاربعه* چنین بیان شده است:

اگر حاکم به هر راهی در مذهب خودش به ثبوت هلال حکم کرد، بر عموم مسلمانان واجب است که آن روز (اول ماه) را روزه بگیرند؛ اگر چه مخالف مذهب برخی از آنان باشد، زیرا حکم حاکم اختلاف را از میان بر می‌دارد و این مورد اتفاق همه است.

جالب توجه اینکه از میان فرق چهارگانه اهل تسنن، شافعی علاوه بر راه‌های دیگر اثبات هلال، حکم حاکم را نیز برای تکمیل آنها لازم می‌داند.

در ادامهٔ مباحث مربوط به ثبوت رؤیت هلال در کتاب *دراسات* که در ذیل اختیارات حاکم اسلامی به آن پرداخته شده است، مؤلف به بررسی دلایل قائلان به عدم حجیت حکم حاکم و حجیت آن در مسئله هلال پرداخته است. توقیع شریف «حوادث واقعه» از جمله ادله قائلان به حجیت است. مؤلف می‌نویسد: مسئله هلال از آشکارترین مصادیق حوادث واقعه و مشکلات عمومی جامعه است که در همه اعصار و زمان‌ها مورد ابتلای مسلمانان است.

در این باره صاحب *حذائق اشکالی* را مطرح کرده است. ایشان اثبات نجاست آب یا حرمت گوشت خاص و مانند آن را با رؤیت هلال مقایسه کرده و اشکال نموده است که اگر نجاست آب یا حرمت گوشتی با بینه نزد حاکم ثابت شود، ولی این نجاست و حرمت برای مکلف ثابت نشود؛ در صورت وجوب اخذ به حکم حاکم، با اخباری مثل «کل شیء لک طاهر...» یا «کل شیء فیه حلال و حرام فهو حلال حتی تعلم الحرام بعینه» منافات پیدا می‌کند، زیرا هیچ یک از فقها در این دو قاعده، حکم حاکم را یکی از راه‌های علم به نجاست یا حرمت قرار نداده‌اند.

برای برطرف کردن این مشکل، در *دراسات* گفته شده که مقایسه رؤیت هلال با نجاست آب یا حرمت گوشتی به خصوص، مطلب صحیحی نیست؛ زیرا امر هلال که مسائلی، مانند روزه، عید و حج مسلمانان به آن متوقف است، از امور مهمه و عمومی همه مسلمانان است و آن را یک امر جزئی شخصی نمی‌توان به حساب آورد.

این مسئله‌ای است که در زمان‌های مختلف، مسلمان‌ها به آن نیازمندند و پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و حکام و قضات مسلمانان در همهٔ اعصار به آن اهتمام می‌ورزیده و تحقیق و اثبات آن از وظایف آنان محسوب می‌شده و هیچ‌گاه بنای مسلمانان بر آن نبوده که هر کس برای خود به تنهایی روزه بگیرد و هر روز که خواست افطار

کند و در هر زمان که خواست در عرفات وقوف کند و یا از آن خارج شود؛ بلکه آنان در این مسائل همواره به والیان امر از حکام و نمایندگان آنان مراجعه می‌کرده‌اند. چنانچه سیره مستمره باقیه از صدر اسلام تاکنون و روایات بسیار زیاد در این باره، گواه بر همین معناست (مؤلف، استدلال به صحیحۀ محمد بن قیس و توقیع حوادث واقعه را مخدوش می‌داند).

مؤلف در ادامه این بحث به بررسی سیره پیامبر(ص)، امیرالمؤمنین(ع) و خلفا در اعلان هلال پرداخته و می‌نویسد: «پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و خلفا در زمان خویش به عنوان حاکم مسلمانان، امر هلال را به عهده گرفته و تکلیف مسلمانان را روشن می‌نموده‌اند».

در این کتاب، مؤلف حدود ۱۷ روایت درباره به بحث هلال آورده است که بیانگر این معناست که بحث هلال، یک امر فردی نبوده؛ بلکه یک امر اجتماعی و عمومی است و سررشته آن به دست حاکم اسلامی است. همان طور که قبلاً هم بیان شد، سیره مستمره نیز گواه همین ادعاست و حاکمان در همه زمان‌ها در روزه و فطره، مرجع مردم بوده و همیشه امیرالحاجی که از سوی حاکم منصوب می‌شده، دستور وقوف در عرفات و حرکت از آن را صادر می‌کرده و مردم نیز از او متابعت می‌کرده‌اند (منتظری، ۱۳۶۷، ص ۲۳).

در پایان این بحث، لازم است که به چند فرع نیز که عصاره مباحث گذشته است، نگاه گذرایی داشته باشیم:

فرع اول: حکم به ثبوت هلال و وظیفه کیست؟

جواب این سؤال در کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی چنین آمده است: «اگر دلیل بر حجیت حکم حاکم درباره هلال، مقبوله یا توقیع و نظایر آنها از عمومات باشد... پس هر فقیه واجد شرایطی را چه بالفعل متصدی امامت و یا قضاوت باشد یا نباشد، شامل می‌شود، اما اگر دلیل همان اخبار به خصوص باشد که پیش از این یادآور شدیم. موضوع در آن، امام و رهبر جامعه است و ظاهر آنها این است که این اختیار برای کسی است که فعلاً رهبری و زعامت مسلمین را بر عهده دارد».

فرع دوم: نفوذ حکم نسبت به سایر مجتهدان

فتوای مجتهد در حق وی و مقلدان وی حجت است؛ اما نسبت به سایر مجتهدان حجت نیست. اما حکم مجتهد در مورد هلال و مانند آن بر فرض حجیت، به مقلدان وی منحصر نیست؛ بلکه سایر مجتهدان را که به اجتهاد و جامعیت وی بر شرایط حکم و عدم تقصیر وی در مبادی آن اعتراف دارند، نیز در بر می‌گیرد؛ از این رو، حکم حاکم جامع شرایط حتی نسبت به سایر مجتهدان نافذ است.

علاوه بر همه اینها، اگر امام مسلمانان و یا منصوب از سوی او برای وحدت کلمه مسلمانان و حفظ نظام‌شان به چیزی حکم کرد چنانچه در مسئله هلال هم این گونه است، برای کسی جایز نیست که جماعت آنها را متفرق نموده و با امام و والی مسلمانان، هر چند در حد محدودی به مخالفت برخیزد، مجتهد باشد یا مقلد؛ چنانچه در عصر پیامبر (ص) و علی (ع) این گونه بود، و گر نه اختلال نظام و هرج و مرج به وجود می‌آید (همان، ص ۲۵-۳۹).

علاوه بر مسئله ثبوت رؤیت هلال، می‌توان به مسائلی چون برابری دیه اهل کتاب با مسلمانان و یا امکان تحریم حج اشاره کرد، البته باید جنبه اجتماعی چنین موضوع‌هایی در نظر گرفته شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب بیان شده درباره بحث انواع ولایت‌ها و مباحث مربوط به استهلال می‌توان گفت که با توجه به احتمال‌های پنج‌گانه‌ای که مؤلف در اسات درباره ولایت فقهای هم عصر در صورت تعدد، بیان نموده است و با توجه به نظر ایشان و همچنین برخی دیگر از علماء مثل آیت‌الله معرفت که قائل به ولایت انتخابی در مقابل ولایت انتصابی می‌باشند؛ به این معنا که فقهای هم عصر، صلاحیت و شایستگی اعمال ولایت را دارند، نه اینکه همه آنها دارای حق اعمال ولایت بوده باشند و تنها فقهی که توسط مردم انتخاب می‌شود، صلاحیت اعمال ولایت به دیگران در زمینه مسائل عمومی و اجتماعی، اعم از فقها و مردم و اعم از مقلدان و غیر مقلدان را دارد. بر اساس این نظر، تزاممی میان فقها در اعمال ولایت در عرصه عمل، اصلاً به وجود نمی‌آید؛ چرا که در مقام تئوری و نظر، چنین تزاممی تدارک نشده است.

اما بر اساس نظریه انتصاب، همه فقهای واجد شرایط دارای ولایت بوده و به صورت بالقوه در زمره متولیان اداره جامعه به شمار می‌روند؛ لکن به منظور حفظ نظام و یکپارچگی جامعه اسلامی و برای وحدت هر چه

بیشتر امت اسلام^۵ به ویژه در عصر حاضر که نیاز زیادی به وحدت میان مسلمانان است - و همچنین برای جلوگیری از بروز هر گونه هرج و مرج، لازم و ضروری است که در مسائلی که به عموم جامعه ارتباط پیدا می‌کند، نظرها و آرای حکومتی مجتهد جامع الشرایطی که زعامت و رهبری کشور اسلامی را بر اساس انتخاب مردم - که مطابق قانون اساسی کشورمان به واسطه خبرگان رهبری صورت می‌گیرد- بر عهده گرفته است، مورد اطاعت و پیروی قرار گیرد تا از بروز تشتت و تفرقه جلوگیری شود و مملکت اسلام به سوی پیشرفت و ترقی و اهداف عالی خویش با شتاب هر چه تمام‌تر حرکت کند.

درباره اختلاف نظری که میان طرفداران ولایت مطلقه فقیه و قائلان به ولایت مقیده مشاهده می‌شود و همچنین دیدگاه کسانی که فقیه را در امور حسبیه، دارای حق اعمال ولایت می‌دانند، گرچه در تعیین حوزه تقیید و حوزه امور حسبه، شفافیت لازم را ندارند. می‌توان گفت که به هر حال، اگر مصداقی از مسائل عمومی جامعه در دایره بحث تقییدی یا امور حسبیه قرار گرفت، به همان دلایل عقلی و روایی که برخی از آنها در بحث استهلال مطرح خواهد شد، نمی‌تواند مورد تدبیر افراد و فقیهان متعدد قرار گیرد. همچنین بر اساس نظری که ولی فقیه را فقط به نظارت محدود می‌کند، مسائل اجتماعی و عمومی نمی‌تواند از سوی افراد متعدد مورد ارزیابی و نظارت قرار گیرد؛ زیرا امر نظارت به معنای واقعی خود، پیامدهایی عملیاتی خواهد داشت که در صورت تعدد اعمال‌کنندگان آن، دچار خدشه می‌شود. بنا بر آنچه گذشت، بر آگاهان و متولیان امور فرهنگی و دینی جامعه، لازم و ضروری است که از صدور و انعکاس مغرضانه و یا از روی غفلت برخی نظرها در سطح جامعه، با هدف‌های خاص پرهیز کنند که در مباحث گذشته جایگاه فقهی چنین نظرهایی نیز تا حدی مشخص شد بالطبع این شیوه از نظر عقلانی نیز تأیید می‌شود.

فهرست منابع

۳. انصاری، مرتضی (۱۴۱۱ق)، مکاسب، ج ۲، قم: منشورات دار الذخائر.
۴. جوادی، عبدالله (۱۳۷۸)، ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت، تنظیم و ویرایش محمد محرابی، قم: نشر اسراء.
۵. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۱)، رساله اجوبه الاستفتائات، ترجمه احمد رضا حسینی، تهران: الهدی.
۱. امام خمینی، روح الله (بی تا)، البیع، ج ۲، بی جا: بی نا.
۲. _____ (۱۳۷۳)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۶. مصباح، محمدتقی (۱۳۷۷)، پرسش‌ها و پاسخ‌های ولایت فقیه و خبرگان، ج ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۷. معرفت، محمدهادی (۱۳۷۷)، ولایت فقیه، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید.
۸. منتظری، حسینعلی (۱۳۸۵)، رساله استفتائات، ج ۲، تهران: نشر سایه.
۹. _____ (۱۳۶۷)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، (دراسات) ترجمه محمود صلواتی، ج ۵، تهران: کیهان.
۱۰. نراقی، احمد (بی تا)، عوائد الأيام، بی جا: اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد.
۱۱. هادوی، مهدی (۱۳۷۷)، ولایت فقیه مبانی ادله اختیارات، تهران: کانون اندیشه جوان.